



گزارش صبا از
دومین شب
«قرار شبانه»

باغ فردوس برای دنا اشک ریخت

گرفت؛ گویی می‌ترسید این تنها نشانه باقی‌مانده نیز از میان انگشتانش ناپدید شود. اولیاس نظامی پسرش را بارها بوسید و اشک‌هایش بی‌وقفه بر پارچه‌ای می‌ریخت که حالا سنگین‌تر از هر حقیقتی در دستانش بود. پدر اما نگاهش را از آن لباس بر نمی‌داشت؛ لباسی که برای او دیگر تنها یک پوشش نبود، بلکه تمام خاطرات پسرش را در خود فشرده بود. در میان این صحنه، صدای آرام گریه حضار، فضا را سرشار از عشق و شور و شعور کرده بود؛ اشک‌هایی که بی‌اختیار جاری می‌شدند و این لحظه را از یک مراسم رسمی به یک قاب انسانی و فراموش‌نشدنی تبدیل می‌کردند. گویی همه کسانی که در باغ فردوس حضور داشتند، سهمی از این داغ را بر دوش گرفته بودند. این تصویر، بی‌تردید یکی از ماندگارترین قاب‌های شب گذشته «قرار شبانه باغ فردوس» بود؛ شبی که در آن، اشک و احترام در هم تنیده شد و خاطره شهدا نه در کلمات، که در لرزش دستان یک پدر و بوسه‌های بی‌وقفه یک مادر، ثبت شد.

در ادامه و در اوج بغض جمعیت، یکی از کاشی‌های قدیمی حرم مطهر امام حسین (ع) به خانواده شهید جاویدالانر بهمین اسفندیاری اهدا شد؛ شهیدی که دل در گرو عشق امام حسین (ع) داشت و آرزوی همیشگی‌اش رسیدن به کربلا بود، اما سرانجام با شهادت، راهی به سوی همان معشوقی یافت که عمرش را در تمنای زیارتش گذرانده بود. در بخش دیگری از برنامه، سیدحمیدرضا برقی با شعرخوانی عاشورایی، حال و هوای محرم را به مراسم بخشید. پس از آن نیز نماهنگ «زخمی آفتاب» با صدای محسن چاوشی در فضای باغ پخش شد و اجرای اثری نمایشی، پیوند واقعه عاشورا با روزگار امروز را به تصویر کشید.

دومین شب از دور دوم «قرار شبانه باغ فردوس» بار دیگر نشان داد که این رویداد صرفاً مجموعه‌ای از اجراهای هنری نیست؛ تلاشی است برای آنکه هنر، موسیقی، نمایش و شعر، حافظه جمعی یک ملت را زنده نگه دارند. شبی که اگرچه با موسیقی آغاز شد، اما آنچه در ذهن حضاران ماند، نه نت‌های موسیقی، که صدای مادری بود که فرزندش را در دریا صدا می‌زد و پدر و مادری که یادگار فرزند شهیدشان را با داستانی لرزان در آغوش گرفتند؛ تصاویری که تا سال‌ها از حافظه باغ فردوس پاک نخواهد شد.

فردوس شنیده نمی‌شد. سکوت، جای تشویق را گرفته بود و بسیاری از تماشاگران اشک می‌ریختند. گویی این نمایش، مرز میان هنر و واقعیت را از میان برداشته بود. هنوز اشک‌های مردم خشک نشده بود که یکی از غافلگیری‌های شب رقم خورد.

حامد زمانی پس از هشت سال دوری از اجرای صحنه‌ای، دوباره مقابل مخاطبان ایستاد. او بازگشتش را نه با قطعات قدیمی، بلکه با اثری تازه به نام «دنا» آغاز کرد؛ قطعه‌ای که به گفته خودش تنها طی ۲۴ ساعت و با همراهی جمعی از هنرمندان آماده شده بود تا همان شب، پیش از هر جای دیگری، به خانواده شهدای ناوشکن دنا تقدیم شود.

پس از اجرای قطعه «دنا»، ناوبان دوم مهدی عطایی، از بازماندگان ناوشکن دنا، از لحظه حمله، از ثانیه‌هایی که مرگ و زندگی در هم تنیده بود و از هم‌زمانی گفت که در دل آب‌های آزاد جا ماندند. روایت او بیش از آنکه گزارشی نظامی باشد، روایت انسانی بود که بخشی از وجودش را در همان دریا جا گذاشته است.

در لحظه‌ای که فضای باغ فردوس هنوز زیر تأثیر اجرای موسیقی و نمایش خیابانی بود، صحنه به شکلی متفاوت آماده ورود مهمانان اصلی شد. مردم حاضر با احترام نظامی، در دو سوی مسیر ورودی ایستادند و راهی انسانی و منظم برای عبور خانواده‌های دو شهید ناوشکن دنا باز کردند. هم‌زمان، نوای «کجایی ای شهیدان خدایی» در فضا پیچید؛ نوایی که انگار از دل جمعیت برمی‌خاست و به استقبال کسانی می‌رفت که قرار بود روایت زنده صبر و داغ باشند.

در میان سکوتی سنگین و نگاه‌های خیره، خانواده‌های شهید وزیری و شهید جاویدالانر بهمین اسفندیاری آرام‌آرام از میان جمعیت عبور کردند؛ قدم‌هایی آهسته اما استوار، در مسیری که با احترام مردم گلباران شد. آن‌ها در حالی به سمت صحنه هدایت شدند که هنوز صدای «کجایی ای شهیدان خدایی» در فضا می‌چرخید؛ گویی موسیقی، خود نیز در حال استقبال هم‌زمان بود. وقتی به روی استیج رسیدند، دیگر نه تشویقی در کار بود و نه کلامی؛ تنها سکوتی عمیق و احترام‌آمیز که سنگینی لحظه را کامل می‌کرد.

اما تأثیرگذارترین لحظه مراسم، زمانی رقم خورد که وسایل شخصی شهید وزیری به خانواده‌اش اهدا شد، انگار زمان در باغ فردوس برای چند ثانیه از حرکت ایستاد. مادر، یادگار فرزندش را با داستانی لرزان در آغوش

گاهی یک مراسم فرهنگی دیگر فقط یک اجرای موسیقی یا گردهمایی هنرمندان نیست؛ گاهی

صحنه، بهانه‌ای می‌شود برای آنکه شهری، خاطره‌ای مشترک را دوباره زندگی کند. شامگاه جمعه، پنجم تیرماه، باغ فردوس تهران چنین شبی را تجربه کرد؛ شبی که در آن صدای موسیقی با بغض خانواده‌هایی گره خورد که گویی هنوز چشم‌انتظار بازگشت عزیزانشان از دل دریا هستند. دومین شب از «قرار شبانه باغ فردوس» با شعار «من ایرانم» از همان دقایق نخست، رنگ و بوی متفاوتی داشت. محوطه موزه سینما آرام‌آرام از جمعیت پر شد؛ هنرمندان کنار مردم ایستاده بودند، پرچم‌های ایران در میان درختان کهنسال باغ، تصویری از همدلی ساخته بودند. اجرای رزم‌نوازان نیروی دریایی ارتش و طنین سرود ملی، فضای مراسم را به احترام و سکوتی باشکوه کشاند؛ سکوتی که انگار همه را برای شنیدن روایت‌های تلخ‌تر آماده می‌کرد.

پس از مرور تصویری از شب نخست این رویداد و روزهای همدلی مردم در جریان جنگ، نوبت به صادق شیخ‌زاده رسید. او با اجرای قطعاتی چون «فراق» و «سپیده»، فضای باغ را از نو به هم‌خوانی مردم سپرد. وقتی «ایران، ای سرای امید» در باغ پیچید، بسیاری از حضاران بی‌اختیار همراه خواننده شدند؛ لحظه‌ای که دیگر مرز میان صحنه و تماشاگر از میان رفته بود.

در ادامه، محمدرضا جلابی‌پور با نگاهی جامعه‌شناسانه از تجربه روزهای جنگ، همبستگی مردم و سرمایه اجتماعی شکل گرفته در روزهای بحران سخن گفت.

در بخش اجرای نمایش خیابانی که هر شب با همکاری مرکز هنرهای نمایشی سوره برگزار می‌شود، آرزو جعفری روی صحنه آمد و تنها با چند دقیقه بازی، باغ فردوس را در سکوتی سنگین فرو برد.

او در نقش مادری ظاهر شد که قصه زندگی پسرش را از روزهای کودکی روایت می‌کرد؛ از پسرپچه‌ای که آرام‌آرام قد کشید، جوان شد، دل به دریا زد اما دیگر بازنگشت. روایت مادر، آرام و صبور پیش می‌رفت تا آنجا که از حمله تروریستی به ناوشکن دنا گفت؛ حمله‌ای که پسرش را برای همیشه از آغوش او گرفت و تنها انتظار را برایش به جا گذاشت. نمایش که به پایان رسید، برای چند لحظه هیچ صدایی در باغ

امیر افشار فتوحی
گزارش



هم اکنون در
سینماهای
سراسر کشور

TAKDIRI
تاکید

مجید صالحی
حسن معجونی
هادی کاظمی
بیژن بنفشه‌خواه
هدیه حسینی‌نژاد
جواد خواجوی
آتوسا کلاتنری
و علیرضا مسعودی
با حضور آناهیتا درگاهی

کارگردان محمد پایدار - تهیه‌کننده محمد جواد موحد